



مهمترین خصلت فلسفه سیاسی جدید عقلانیت علمی و واقع‌گرایی است

یک محقق و پژوهشگر فلسفه با بیان اینکه دانش سیاسی، فلسفه سیاسی و عمل سیاسی در غرب مدیون چرخش اساسی در روش بود، گفت: مهمترین خصلت علم جدید و به نحو خاص فلسفه سیاسی جدید، عقلانیت علمی و واقع‌گرایی است.

یک محقق و پژوهشگر فلسفه با بیان اینکه دانش سیاسی، فلسفه سیاسی و عمل سیاسی در غرب مدیون چرخش اساسی در روش بود، گفت: مهمترین خصلت علم جدید و به نحو خاص فلسفه سیاسی جدید، عقلانیت علمی و واقع‌گرایی است.

به گزارش خبرنگار مهر، دومین پیش‌نشست از سلسله پیش‌نشست‌های همایش "گذر از علوم سیاسی غربی به علوم سیاسی اسلامی" به همت مرکز تحقیقات بسیج دانشگاه امام صادق(ع) بعدازظهر سه شنبه ۱۱ آذر برگزار شد که دکتر قاسم پورحسن عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی درباره چرخش در روش شناسی؛ بازاندیشی در علوم سیاسی به سخنرانی پرداخت.

پورحسن در ابتدای سخنانش گفت: مهمترین پرسش ما در معضلی بنام علوم انسانی کنونی و به طور خاص علوم سیاسی، خاستگاه معرفتی نشو، نما و بسط و گسترش آن در قلمرویی بنام مغرب زمین است. لازمه چرخش فهم دو امر بنیادین است: نخست تغییر خاستگاه و دوم روش شکل دادن. روش که در مطالعات ما مورد غفلت جدی واقع شده است، اصلی‌ترین بنیاد در پژوهش‌های ما در این باب محسوب می‌شود به نحوی که بدون چرخش در آن نمی‌توان دست به بازخوانی و بازاندیشی زد. روش بر دو پایه هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه بنا شده است.

وی افزود: پرسش من از روش، پرسشی گادامری نیست که با روش نمی‌توان به حقیقت دست یافت. من از روش نقادانه که دو وظیفه اصلی را انجام دهد، سخن می‌گویم. نخست آنکه به تولید دانش حسب اقتضائات و نیازهای جدید و خاص یک تفکر بنام تفکر اسلامی کمک رساند، دوم آنکه توانایی تبیین و تفسیر نظری الگو و مدل و ساختار جدید را داشته باشد. باید دانست که روش، خالی از مبادی یا پیش‌داشته‌ها، پیش‌ادراک‌ها و نظام فکری یا چارچوب پارادایمی نیست. روش خنثی بی‌معنی است. بدون این مولفه‌ها، باید انتظار گسست را داشت. با وجود بحران و گسست در روش، نمی‌توان از تولید دانش و نظریه سخن گفت.

پورحسن در ادامه سخنانش اظهارداشت: در روش شناسی مورد ادعا، توجه به توانایی بستر و زمینه‌ها، قابلیت‌اندیشه برای تبدیل شدن به یک پارادایم نظری و بالاخره امکان شکل دادن ساختار رقیب مهم‌ترین عناصر محسوب می‌شوند. آیا اندیشه سیاسی در اسلام، توانایی عرضه شدن به مثابه یک تفکر و مدل برای مطالعات حوزه سیاسی در دوره جدید اسلامی را دارد؟ این اندیشه بر کدام بنیادهای فکری استوار است که توان رقابت با پارادایم علوم سیاسی کنونی که برخاسته از غرب می‌باشد را دارد؟ آیا این اندیشه از ساختاری برخوردار است که قابلیت پاسخ دادن به پرسش‌های مربوط به مناسبات جمعی را داشته و از عهده حل آنها بر آید؟

عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی تصریح کرد: حقیقت آن است که علوم جدید و به طور خاص اندیشه سیاسی در دوره جدید، روش محور هستند. روش تفکر در فلسفه سیاسی جدید به طور کلی با روش تفکر در دوره قدیم متفاوت است. واقع‌گرایی سیاسی و ابتناء کنش‌ها و هنجارها بر واقعیت، جایگزین آرمانخواهی سیاسی گردید. در آرمانخواهی سیاسی، آرمان‌ها و افق‌ها محدود بر روش نیستند در حالی که در فلسفه سیاسی جدید تأکید می‌شود که دفاع از آرمان‌ها و حقایق تنها در محدوده روش امکان‌پذیر است. بدون فهم این مسئله بنیادین چگونه می‌توان دست به تغییر در فلسفه سیاسی جدید زد؟ به همین دلیل است که ویژگی اساسی تفکر جدید را "روش آگاهی" یا "اصالت روش" بر می‌شمارند. این دیدگاه تأکید دارد اندیشه‌ای و معرفتی می‌تواند درست یا یقینی باشد که بر اساس روشی صحیح و نظام مند بدست آمده باشد. روش آگاهی به ما ملاکی به دست می‌دهد که شالوده تفکر جدید چیست؟ چگونه می‌توان آنرا فهم کرد؟ روش چه نقش و جایگاهی را در یک علم به خود اختصاص داده؟ و بالاخره با چه روشی می‌توان دست به تغییر در مبانی و خاستگاه‌های معرفتی و نیز غایات یک علم زد؟

این محقق و پژوهشگر فلسفه بیان داشت: مهم‌ترین خصلت علم جدید و به نحو خاص فلسفه سیاسی جدید، عقلانیت علمی و واقع‌گرایی است. برخی خصلت علم قدیم را متافیزیکی بودن و نداشتن ویژگی عقلانیت علمی می‌دانند. ضعف و در نتیجه زوال علم قدیم را نیز از این منظر جستجو می‌کنند. این ادعا نه تنها به میزانی درست است بلکه بر ویژگی‌ای تأکید می‌کند که محصول اصالت روش است. عقلانیت علمی که بر آمده از روش آگاهی است نه بی‌معیار است، نه دلخواهانه و روانشناسی گروانه است، نه با رویکرد اسطوره‌ای (به تعبیر برخی‌ها) و متافیزیکی سازگار است و نه می‌توان در تحول و تغییر علوم آنرا نادیده گرفت. من اعتقاد دارم از زمانی که چرخشی بنیادین در روش رخ داد درخت معرفت نیز دچار دگرگونی گردید و در نتیجه آن علم جدید با ویژگی‌های منحصر بفردش، سر بر آورد. تنها در پرتو آگاهی از اهمیت بنیادین روش آگاهی است که می‌توان فرایند تغییر (و نه پروژه تغییر) را سامان داد.

وی با اشاره به اینکه این نظر درست است که پرسش دیروز در اندیشه سیاسی، پرسش از بهترین حاکم بود اما شالوده فلسفه سیاسی امروز را "بهترین روش" شکل می‌دهد، گفت: تفاوت دو پرسش به تفاوت بنیادین دو نگاه، دو رهیافت و دو جهان‌باز می‌گردد. جهان امروز بدون محوریت و اصالت روش، بوجود نمی‌آید. چرخش در روش بود که باز خوانی و باز اندیشی در اندیشه‌ها و نوع تفکر جدید را موجب شد. این تغییر نگاه، زمینه‌های عقلانیت جدید را فراهم ساخت. آیا ما واجد این

عقلانیت هستیم؟ بدون این عقلانیت چگونه می توان دست به تغییر زد؟ علوم انسانی جدید و به طور خاص فلسفه سیاسی در غرب، بدون این بنیادها قابل بازکاوی و فهم نخواهد بود. حال باید پرسید که آیا با ابتناء بر این ویژگی ها در صدد ایجاد تغییرات هستیم یا آنکه با کنار زدن فلسفه سیاسی رایج و بسترها و زمینه های آن می خواهیم بنیاد جدیدی را سامان داده و پارادایم نویی را با بهره بردن از اندیشه ها و آموزه های دینی بمنظور حل معضلات کنونی و تدوین الگویی جدید عرضه نماییم.

پورحسن یادآور شد: معتقدم این کار نشدنی است. تغییر پارادایم تنها در برتو فهم پارادایم رایج ممکن خواهد بود. تا فلسفه سیاسی حاضر را شناسیم و از ویژگی های اساسی آن آگاهی نداشته باشیم نمی توانیم مدعی تغییر باشیم. علوم اتفاقی شکل نمی گیرند بلکه فرایندی رخ می دهند. روش وروش آگاهی مهمترین جزء این فرایند محسوب می شود بهمین دلیل لازمه تغییر را آگاهی بر اهمیت این خصلت در بوجود آمدن وضع و علم جدید می دانم به نحوی که بدون روش آگاهی علم و عقلانیت جدید اساسا بوجود نمی آید. من قائل به امتناع تغییر نیستم بلکه تغییر را تنها با پیشداشت روش آگاهی میسر می دانم. روش آگاهی تنها یک اصطلاح یا واژه پرطمطراق نیست بلکه شالوده وضع و دوران جدید است.

وی افزود: از زمانی که تغییر علوم انسانی در ایران مورد توجه قرار گرفت، عمده پژوهش ها و تاملات متوجه خاستگاه و غایات آن گردید. روش نه تنها مورد غفلت قرار گرفت بلکه توجهی دقیق و علمی بر روی آن صورت نگرفت. ادعا این بود که تفاوت اصلی علوم غربی و اسلامی در بنیادهای متفاوت فکری، زمینه ها و بسترهای متفاوت دو دنیا، تفاوت پرسشها و اقتضائات و تفاوت در غایات باز می گردد. این ادعا هم می تواند مورد پژوهش و مذاقه قرار گیرد و هم در باب آن دست به باز کاوی و واندیشی زد. اما چرا مسئله روش تا بدین حد نزد ما بی اهمیت ماند؟

این استاد فلسفه تأکید کرد: چگونه می توان بدون دریافت صحیح تفاوت روش دو دنیای قدیم و جدید و مسئله بنیادی ای بنام روش آگاهی توانست اسباب پدید آمدن وضع جدید و عقلانیت جدید را فهم کرد؟ اعتقاد دارم مسئله اصالت روش، صرفا بحثی متدولوژیک نیست بلکه به بنیانهای تفکر جدید باز می گردد. دانش سیاسی، فلسفه سیاسی و عمل سیاسی در غرب امروز مدیون چرخش اساسی در روش بود. از زمانی که غرب متوجه ناکارآمدی نظریه ها و فلسفه سیاسی خود شد توانست در پرتو چرخش در روش، بدان اصالت بخشیده و وضع جدید را رقم بزند. تا زمانی که این بنیان ها مورد تامل دقیق قرار نگیرد نمی توان انتظار تغییر بنیادین در فلسفه سیاسی و استوار ساختن آن بر مبنای آموزه های اسلامی را داشت.

عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی بیان کرد: غفلت ما از روش آگاهی و نقش و اهمیت آن در مسئله تحول، موجب عدم اهتمام و تتبع علمی در این باب شد. گرچه تغییر خاستگاه معرفتی و غایات علوم می تواند تا حدودی انتظارات منطقی در باب تحول را برآورده سازد اما بدون چرخش در روش نمی توان وضع جدید را شکل داد. در دوره جدید جهان اسلام دغدغه تحول را در سر می پروراند و در دست یابی به آن تلاش زیادی بخرج داد اما عمده این کوششها بی سر انجام بود. می توان اسباب زیادی را در این ناکامیابی برشمرد. استاد مطهری در آثارش به برخی از آنها اشارات خوبی دارد. وی معتقد است عدم فهم علل انحطاط، خود مشکل را مضاعف می سازد. اینکه تأخر و زوال را تنها به عامل بیرونی یعنی استعمار نسبت دهیم و درک درستی از علل داخلی نداشته باشیم نمی توانیم راهی برای آن پیدا کنیم (مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ۱۳۸۶، چاپ اول، تهران، انتشارات صدرا، ۵۰۵) طرح روش آگاهی مشتمل بر پرسش ها، مبادی، اصول، و عناصر است که در این نوشتار تنها به فهرستی از آن اکتفا کرده و در نوشتار مستقلی با عنوان "روش آگاهی و تحول فلسفه سیاسی اسلام" به تبیین تفصیلی آن دست خواهم زد.